

اوه مادر، کجایی؟

○ شیدا رنجبر

چند سال پیش، هنگامی که نیک‌باتر ورث، بالغ و خوشبخت در جنگل قدم می‌زد و شاد و سرخوش از هوای مطبوع آن لذت می‌برده، و یا به تنه درختی تکیه می‌داده و کتابش را می‌خوانده و یا هنگامی که شب‌های بارانی، در رختخواب گرم و نرمش فرو می‌رفته و به صدای باران که به شیشه پنجره‌ها برخورد می‌کرده و زیباترین سنفونی‌های طبیعت را می‌نواخته، گوش می‌داده، بی‌شک در چنین اوقاتی، در پس آن آرامش ظاهری، احساسی پنهان در ناخودآگاه او کم‌کم سربلند می‌کرده است؛ احساسی که بی‌تردید، نطفه آن در دوران کودکی او بسته شده بوده است.

یونگ می‌گوید: «از آن جا که هر عامل روانی، از پیش شکل می‌گیرد، در مورد کنش‌های خاص نیز باید همین طور باشد؛ خصوصاً در مورد آنهایی که مستقیماً از تمایل ناخودآگاه ناشی می‌شوند. مهمترین آنها تخیل خلاق است. در تراوش‌های خیالیافته، صور ازلی مرئی می‌شوند و در این جاست که مفهوم «صورت مثالی» کاربرد خاص خود را می‌یابد. او در جای دیگر از کتاب «چهارصورت مثالی» به اصطلاح «مادر مثالی» اشاره می‌کند که «مادر مثالی» مانند هر صورت مثالی دیگری، در صور مختلف و تقریباً نامتناهی تجلی می‌کند... سایر مظاهر مادر به مفهوم مجازی آن در چیزهایی متجلی می‌شوند که مبین غایت آرزوی ما برای نجات و رستگاری است؛ مانند فردوس، ملکوت خدا و... و بسیاری از نشانه‌هایی که احساس فناکاری و حرمت‌گذاری را برمی‌انگیزند نیز می‌توان از مظاهر مادر به شمار آورد؛ مثل دانشگاه شهر، کشور، آسمان، زمین، جنگل و... این صورت مثالی، با نشانه‌ها و مکان‌هایی تناعی می‌شود که مظهر فرلوانی و باروری باشند؛ مثل باغ، مزرعه و... مادر مثالی با صخره، غار، درخت، چشمه، چاه عمیق، و... نیز تناعی می‌شود. صفات منسوب به مادر مثالی، عبارتند از شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزندی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر غریزه و انگیزه باری‌دهنده، هر آن چه مهربان است، هر آن چه می‌پروراند و مراقبت می‌کند و هر آن چه رشد و باروری را در برمی‌گیرد. سه وجه اساسی مادر، عبارتند از: مهر مراقب و پرورش‌دهنده، احساسات تند و اعماق تاریک او.

و اما در روان‌شناسی مرد، تصویر ذهنی «مادر» با زن فرق می‌کند. در مرد، مادر حاکی از چیزی است یگانه که برای او قطعاً معنای نمادی دارد و احتمالاً علت تمایل شدید او به تصور کمال مطلوب برای مادر، همین است. تصور کمال مطلوب، پناه جستی پنهانی است، کمال مطلوب، هنگامی تصور می‌شود که آدم می‌خواهد وحشتی نهانی را براند؛ وحشتی که موجب هراس ضمیر ناخودآگاه و نفوذ جادویی آن است. پس مادر برای مرد، فی‌نفسه «نمادین» است.

و «پرسی» شخصیت اول داستان‌های چهارگانه جنگل، تصویری کامل از همین تصور کمال مطلوب و صورت مثالی مادر است. جنگل، همانا تمثیلی از یک مادر، به طور عام است. خلاصه داستان‌ها را می‌خوانیم:

کتاب اول؛ مهمان‌های ناخوانده

در دو صفحه نخستین کتاب، شخصیت اول کتاب‌های جنگل، یعنی «جنگلبان پرسی» معرفی می‌شود. او در پناه لباس‌های گرم و پشمی‌اش، بدون این که به زمستان سرد اهمیتی دهد و از آن وحشتی داشته باشد، در جنگل به قدم زنی و هواخوری می‌پردازد. جنگلی که روبه‌روی اوست، نه در هم پیچیده و عمیق است و نه تیره و وهم‌برانگیز، بلکه جنگلی است کم پشت و کاملاً روشن. همین



○ عنوان کتاب: مجموعه چهار جلدی ماجراهای پارک جنگلی

○ نویسنده و تصویرگر: نیک باترورث

○ مترجم: حسین ابراهیمی (الوند)

○ ناشر: طرح و اجرای کتاب

○ نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰

○ شمارگان: ۱۱۰۰۰ نسخه (هر جلد)

○ تعداد صفحات: ۱۴ صفحه (هر جلد)

○ بها: ۳۵۰ تومان (هر جلد)



که به شکل شیر است و برای آنها جایی راحت است، خوابشان می‌برد. به این ترتیب این پرسی است که به جای شیر حرف می‌زند و سربه‌سر آنها می‌گذارد. در این مورد، او برنده است، اما از آنجا که سمور غرق در مشکلات خودش بوده و متوجه نشده است جریان طناب چیست، آن را به خیال کمک به پرسی، جمع می‌کند و به او می‌دهد تا نیک‌باتر ورث بتواند به مادرها یادآوری کند که همیشه، اول به گرفتاری‌ها و مشغولیات فکری فرزندان‌شان برسند و بعد به فکر حل مشکلات خودشان باشند. از طرفی، پرسی و حیوانات نباید نگران گم کردن راه باشند؛ چون راهنمای پیچگاه، در آخر کتاب در اختیار بچه‌ها گذاشته شده است تا آنها را از این مخمصه برهانند.

داستان سوم؛ گروه نجات

در یک روز گرم تابستانی، پرسی می‌خواهد استراحت کند، اما شیطنتهای خرگوش کوچولوهای بازیگوش و ناآگاه کار دست‌شان می‌دهند و پرسی باید به آنها کمک کند. یکی از آنها که در فکر بلندترین پرش دنیاست، در چاهی افتاده است. پرسی خود به درون چاه نمی‌رود، طنابی را به پایین می‌فرستد. خرگوش هم که بچه است و نمی‌داند یا طناب چه باید بکند، آن را به کنده درختی که در چاه است، می‌بندد. طبیعی است که پرسی موفق نمی‌شود او را نجات دهد؛ چون نقش یک مادر واقعاً دلسوز و فداکار را ایفا نکرده است. اما طبیعت که مادر اعظم است و هیچ وقت، به خصوص بچه‌های کوچک را تنها و بی‌کس رها نمی‌کند، راه نجات را به خرگوش کوچولو نشان می‌دهد و او از یک راه مخفی بیرون می‌آید.

کتاب چهارم؛ پس از توفان

پرسی دوباره در خانه‌اش، با خیال راحت خوابیده، اما بیرون باد و توفان است و باران شدیدی می‌بارد. پرسی نگران امنیت خودش نیست، فقط به فکر آن همه کاری است که فردا به سبب خرابکاری‌های توفان باید انجام دهد. بار دیگر جنگل، چون مادری خشمگین، فریاد می‌کشد.

بیشترین خسارت را درخت تنومند بلوط دیده که سرنگون شده است. اما پرسی نگران درخت هم نیست؛ چرا که جنگل باید تاوان خسوتنش را بپردازد. او نگران دوستان کوچولوش است که خانه‌شان را از دست داده‌اند و از این نامهربانی شبه ضربه روحی خورده‌اند. پرسی آنها را سوار فرقوقنش می‌کند تا جایی مناسب زندگی

نشان‌دهنده رسیدن باتر ورث به آرامش روحی و کنترل اضطرابات درونی است. به این مسئله به طور روشن‌تر خواهیم پرداخت. بعد نوبت به کلبه او می‌رسد که محکم و سرپاست و نویسنده می‌گوید که همین کلبه کوچک، پناهگاه پرسی است در روزهای سرد. سپس گفته می‌شود که او مهربان است و در مقابل حیوانات، دست و دلباز.

از دو صفحه بعدی کم کم بحران‌ها شروع می‌شود. هوا به شدت سرد می‌شود، برف می‌بارد، اما پرسی در کلبه آرامش بخشش که چون رحم مادری او را در بر گرفته، خندان است و از هیچ چیز وحشتی ندارد. فقط کافی است به پتوهایش یکی اضافه کند.

در همین موقع است که حیوانات کوچولوی آسیب‌پذیر، یکی یکی از راه می‌رسند. جنگل، چون مادری عصبانی، بر آنها خشم گرفته است و آنها را از خود می‌رانند، اما پرسی، همیشه پذیرای آنهاست. آخرین حیوان موش کوری است که از همه کوچک‌تر است و از اعماق تاریک زمین، اعماقی به تاریکی زمانی که کودکی نویسنده را در بر گرفته بود، بیرون می‌آید و امن‌ترین جایی یعنی آغوش گرم پرسی را از آن خود می‌کند. گرچه، بقیه حیوانات هم به جاهای دیگر پناه برده‌اند که همه مثل جیب کتو، کلاه و... در خانه پرسی مهیاست و از محیط دربرگیرنده رحم مادر چیزی کم ندارد.

کتاب دوم؛ راه مخفی

بهار است و جنگل بیشتر به یک باغ پرگل می‌ماند تا یک جنگل مخوف، سنجاب کوچولو، از شکست‌هایش برای پرسی می‌گوید؛ از آن نوع شکست‌هایی که اغلب برای بچه‌ها به هنگام بازی رخ می‌دهد و همیشه هم موجب آسیب رساندن به آنها می‌شود. پرسی او را سرزنش نمی‌کند، اما مانند مادری که سرگرم کار خودش است، حواسش هم کاملاً جمع نیست. او در فکر پیچگاه یا همان لایبرنت است که بدجوری توی هم رفته و هیچ کس جز او وظیفه مرتب کردنش را بر عهده ندارد. پرسی با این فکر که طنابی را پشت سرش باز می‌کند تا راه را گم نکند، به طرف پیچگاه می‌رود و بقیه حیوانات - همان حیوانات همیشگی - با این فکر که او را در مرکز پیچگاه غافلگیر کنند و سربه‌سرش بگذارند، از راه دیگری می‌روند. اما حیوانات به مقصد که می‌رسند و از آن جا که ضعیف و کوچک هستند، روی نیمکتی

برای آنها بیابد، اما آنها به این زودی‌ها رضایت نمی‌دهند. طبیعی است، جنگل کاج با آن درخت‌های باریک و بلند و مستبدش، نمی‌تواند جای مناسبی برای زندگی یک کودک باشد و همین‌طور بوته‌زار که هیچ پناهگاه رحم‌گونه‌ای در آن یافت نمی‌شود. از سویی، درخت تنومند آن طرف رودخانه، هم به اندازه کافی بزرگ و قوی و قابل اعتماد است و هم آن چنان پر شاخ و برگ و پر از سوراخ و سنبه که می‌تواند به راحتی همه را در دل خود جا دهد.

و سرانجام، پرسی دانه بلوطی را در دست می‌گیرد و به همه نشان می‌دهد که می‌خواهد آن را بکارد و به خانه و ماعوای اصلی‌اش، یعنی زمین پرورنده، برگرداند؛ مثل تمامی بچه‌ها که به چنین آغوشی احتیاج دارند.

ما به هیچ‌عنوان نمی‌توانیم حدس بزنیم که دوران کودکی نویسنده چه اتفاقی افتاده است. فقط از روی کفش‌های اوست که می‌توانیم به آن چه در درونش می‌گذرد، پی ببریم. به این صورت که در تمامی داستان‌ها به وضوح، شاهدیم که نویسنده صفات خاص صورت مثالی مادر، یعنی شوق و شفقت مادرانه، غریزه و انگیزه یاری‌دهنده، هرچه مهربانی و هرچه مراقبت و پرورندگی و رفعت و فرزاندگی را در پرسی (یا در واقع خودش) و در جنگل، تمام وجوه سه‌گانه مادر، یعنی مهر و مراقبت و پرورش‌دهندگی، احساسات تند و اعماق تاریخ را متجلی کرده است. پس آیا نمی‌توانیم به راحتی به این نتیجه برسیم که نویسنده تمامی اینها را در کودکی از دست داده است؟ دوباره باز می‌گردیم به یونگ و کتاب چهار صورت مثالی او: «عقدۀ مادر» در پرسی، به علت تفاوت جنسی، هرگز به صورت خالص بروز نمی‌کند و این دلیلی است بر این که چرا در هر مورد «عقدۀ مادر» در مرد، «آنیما» به عنوان صورت خیالی همثاتی جنسی مرد، دوش به دوش «مادر مثالی» نقشی عمده بازی می‌کند. «مادر» نخستین موجود مونت است که مرد آینده با وی تماس می‌یابد و او بی‌پرده یا پوشیده، آگاهانه یا ناخودآگاهانه، نمی‌تواند در شکل گرفتن مردانگی پسر بی‌نقش باشد... بنابراین، در مورد اولاد دکور... در حال حاضر فقط به دین گفته بسنده می‌کنیم که «عقدۀ مادر»، به غریزه مردانگی او صدمه می‌زند.

از آن جایی که «عقدۀ مادر» مفهومی وام‌گرفته از آسیب‌شناسی روانی است، همواره با تصور آسیب و بیماری تداعی می‌شود. لیکن اگر این مفهوم را از وضع محدود آن در آسیب‌شناسی روانی خارج کرده، به آن معنایی وسیع‌تر بدهیم، می‌بینیم که آثار مثبت نیز دارد. بنابراین، مردی؛ «عقدۀ مادر»... امکان دارد از ذوق سلیم و احساس زیبایی‌شناسانه که خصلتی زنانه موجب پرورش آن شده است، بهره‌مند باشد و از یک «روس» به دقت و ظرافت تمایز یافته، برخوردار باشد.^۲ و من نگارنده، فکر می‌کنم که چون هنر تسلی‌بخش روح و روان انسان‌ها و به خصوص افراد خلاق‌تر است، نویسنده این کتاب‌ها با دست به قلم بردن و آفرینش هنری، به نوعی «عقدۀ مادر» را در خود در جهتی مثبت قرار داده و یا در واقع، آن را مهار کرده است! در همین جا بد نیست از فرصت استفاده کنیم و اشاره‌ای داشته باشیم به اسم «مهمان‌های ناخوانده» که برای کتاب اول و به جای «یک شب برفی» انتخاب شده است. در مهمان‌های ناخوانده، کسی که در را به روی حیوانات می‌گشاید و آنها را به خانه امن و گرمش راه می‌دهد، یک پیرزن است. در روان‌شناسی زن، تصویر ذهنی «مادر» از نوع «مادر زمین» است. در صورتی که در روان‌شناسی مرد، تصویر ذهنی «مادر»، فی‌نفسه «تمادین» است.

به همین سبب است که در خلال مرحله ظهور «صورت مثالی» یک همسان‌سازی تقریباً کامل انجام می‌گیرد. زن می‌تواند مستقیماً با «مادر زمین»

همانند شود؛ لیکن مرد جز در موارد اختلال روانی، نمی‌تواند. پس «مهمان‌های ناخوانده» را به هیچ‌عنوان نمی‌توان با «شب برفی» یکی دانست. شاید به ظاهر هر دو این داستان‌ها از یک تم پیروی می‌کنند، اما در لایه‌های زیرین، فراق‌کنی‌های کاملاً متفاوتی را در بردارند. در شب برفی، باتوجه به آن چه برای نویسنده بر شمردییم، صاحبخانه حتماً باید مرد باشد؛ در صورتی که در مهمان‌های ناخوانده که افسانه‌های قدیمی است - با تفسیری پیچیده که در این جا نمی‌گنجد - صاحبخانه لاجرم مؤنثه و پیرزن است.

دقت در استفاده از افسانه‌ها

اما محرکی که موجب خلق این آثار شده، هرچه می‌خواهد باشد، مهم این است که آن چه ما در دست داریم، کتاب‌های زیبایی است که «تصویر آشنایی از مادر را که در همه ادوار و زبان‌ها ستایش شده، به نمایش می‌گذارد و آن، مهر مادر است که یکی از تکان‌دهنده‌ترین و فراموش‌ناشدنی‌ترین خاطرات حیات ما و ریشه مرموز همه بالندی‌ها و دگرگونیهاست. عشقی به معنای بازگشت به خانه، مامن و سکوت طولانی که همه چیز از آن آغاز می‌شود و در آن پایان می‌گیرد. آشنایی محرم و در عین حال چون طبیعت یگانه، عاشقانه مهربان و نیز چون تقدیر بی‌رحم، زندگی بخش و خستگی‌ناپذیر.^۳

خواننده، چه کودک و چه بزرگسال، با خواندن این کتاب‌ها، همذات‌پنداری شیرینی را در تصورش مجسم می‌کند که چیزی جز آرامش و امنیت و عشق برایش به ارمان نخواهد آورد. زیرا «مادر» نخستین جهان کودک و آخرین شخص بالغ است.^۴ هرگاه طبیعت، مادر اصلی این حیوانات کوچک، به آنها خشم می‌کند و آنها را می‌راند، پرسی هست که به یاری‌شان بشتابد و تسکین‌بخش لحظه‌های تنهایی و پر از ترس و اضطراب آنها باشد و هرگاه پرسی کوتاهی می‌کند، طبیعت آرام می‌گیرد و بچه‌های نازنینش را دوباره در آغوش می‌گیرد. البته، به راحتی می‌توان در داستان‌ها متوجه شد که قدرت اصلی و مسلط واقعی، طبیعت است. چرا که نیک‌بوتر ورثه گرچه در کودکی، در لحظاتی که به مادرش نیاز داشته، جای او را خالی دیده است و گرچه حالا روح مجروح خود را با نوشتن التیام می‌بخشد و می‌کوشد به کودکان و بزرگسالانی چون خودش، با گشاده‌دستی کمک کند تا چون او بر این درد فائق آیند، هیچ‌گاه نه کوتاهی‌های مادرش را فراموش می‌کند و نه مسئولیت بسیار عمیق مادر بودن را از دوش او و بقیه مادرها برمی‌دارد.

در هر صورت، نیک‌بوتر ورث، با مهارت و چیره‌دستی، بدون پیامی مستقیم و با تکیه بر تصاویر بدون استثنا شاد و بشاش، به نیازهای روانی خوانندگان پاسخ می‌دهد. خوانندگان این کتاب‌ها، چه کودک و چه بزرگسال، بعد از خواندن آنها به احساس کم‌نظیری از آرامش و امنیت دست می‌یابند. بنابراین، به راحتی می‌توان به کسانی که هنوز این کتاب‌ها را نخوانده‌اند، توصیه کرد که آنها را قبل از خواب بخوانند و بعد در دنیای پر از عشق و محبتی که ساخته شده است، رها شوند و خواب‌های شیرین ببینند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Eros نیروهای حیات، عشق، اروس در اساطیر یونانی، رب‌النوع عشق و نیروی باروری است که آسمان و زمین را وصلت بخشید و از میان هرج و مرج و بی‌نظمی اولیه، جهان را تشکیل داد. اروس در فلسفه روان‌شناسی، عنصر عشق و اشتیاق در جهان و انسان است.
۲. چهار صورت مثالی یونگ
۳. همان‌جا
۴. همان‌جا

